اَلدَّرسُ الرّابِعُ

﴿ هذَا خَلْقُ اللّهِ فَأَرونـي ماذا خَلَقَ الَّذينَ مِنْ دونِـهِ ... ﴾ لقمان: ۱۱

این آفرینش خداست، پس به من نشان دهید کسانی که غیر از اویند، چه آفریده‌اند؟

نِظامُ الطَّبيعَةِ

نظم طبیعت

تَوازُنٌ[۴۰] الطَّبيعَةِ جَميلٌ. خَلَقَ اللّهُ لِلطَّبيعَةِ نِظاماً يَحْكُمُ جَميعَ الْمَوجوداتِ مِنْ نَباتٍ وَ حَيَوانٍ وَ كائناتٍ أُخْرىٰ يَعيشُ بَعْضُها عَلَى بَعْضٍ؛

(مفعول: نظاماً — مفعول: جَميعَ الْمَوجوداتِ)

تعادل طبیعت زیباست. خداوند نظمی برای طبیعت آفریده است که بر همهٔ موجودات از گیاه و جانور و موجودات دیگری که از یکدیگر تغذیه می‌کنند، فرمان می‌رانَد.

فَيَتَحَقَّقُ التَّوازُنُ وَ الاِسْتِقرارُ فيها. وَ أَيُّ خَلَلٍ في نِظامِها يُؤَدّي إِلَىٰ تَخريبِها وَ مَوْتِ مَنْ فيها.[۴۱] برگرد درک مطلب

در نتیجه تعادل و آرامش (ثبات) در آن تحقّق می‌یابد و هرگونه اختلالی در نظم آن به ویران سازی‌اش و مرگ هر که در آن است، منجر می‌شود.

وَ مِنْ مُهَدِّداتِ نِظامِ الطَّبيعَةِ: (خبر مقدم از نوع جار و مجرور)

و از جمله تهدیدکنندگان نظم طبیعت:

«تَلَوُّثُ الْهَواءِ الَّذي يُسَبِّبُ أمطاراً حَمْضيّةً؛» (مبتدای مؤخر — مفعول — صفت)

«آلودگی هوا که موجب باران‌های اسیدی می‌شود؛»

وَ «الْإِكْثارُ فـي اسْتِخدامِ الْمُبيداتِ الزِّراعيَّةِ وَ الْأَسْمِدَةِ الْكيمياويَّةِ.»

و «زیاد روی در به کارگیری حشره‌کش‌های کشاورزی و کودهای شیمیایی»

وَ «إيجادُ النُّفاياتِ الصِّناعيَّةِ وَ الْمَنزِليَّةِ.»

و «ایجاد زباله‌های صنعتی و خانگی» است.

فَيَتِمُّ التَّوازُنُ[۴۲] فـي الطَّبيعَةِ مِنْ خِلالِ[۴۳] وُجودِ رَوابِطَ مُتَداخِلَةٍ بَيْنَ الْكائناتِ الْحَيَّةِ وَ بيئَتِها، وَلٰكِنْ ظَلَمَ الْإِنسانُ الطَّبيعَةَ فـي نَشاطاتِهِ الَّتي تُؤَدّي إِلَى اخْتِلالِ هٰذَا التَّوازُنِ ظُلْماً واسِعاً!

(مضاف الیه — صفت — مضاف الیه — صفت — مفعول مطلق نوعی — صفت)

---

[۴۰] **توازن:** همطراز بودن، همسنگ بودن، توازن، موازنه، تعادل، معادله، برابري، تساوي

[۴۱] **أَيُّ خَلَلٍ في نِظامِها يُؤَدّي إِلَىٰ تَخريبِها:** هرگونه نابسامانی در ساختارش به ویران سازی‌اش، می‌انجامد.

[۴۲] **يَتِمُّ التَّوازُنُ:** تعادل انجام می‌شود. (برقرار می‌شود)

[۴۳] **خِلال** : لزميان، از طريق، بواسطه، در ظرف، سرتاسر، بخاطر، از اغاز تا انتها، تمام

DaneshSad دانش صد

تعادل در طبیعت بواسطهٔ وجود روابط کاملا درهم تنیده میان موجودات زنده و محیط زیستشان انجام می‌شود ولی انسان در فعالیت‌هایش که منجر به برهم خوردن این تعادل می‌شود، به طبیعت به وسعت ستم کرده است(بسیار ستم کرده است)!

وَ الْآنَ لِنَقْرَأْ هٰذِهِ الْقِصَّةَ قِراءَةً دَقيقَةً لِكَي نَطَّلِعَ عَلىٰ أَفْعالِ الْإِنسانِ الْمُخَرِّبَةِ لِلْبيئَةِ:

و اکنون(اینک) این داستان را باید با دقّت بخوانیم تا از کارهای ویرانگر انسان نسبت به(در قبال) محیط زیست آگاه شویم:

برگرد درک مطلب

يُحْكىٰ أَنَّ مُزارِعاً كانَتْ لَهُ مَزرَعَةٌ كَبيرَةٌ فيها خَضْراواتٌ وَ أَشجارٌ كَثيرَةٌ. وَ كانَ يُرَبّي فِي مَزرَعَتِهِ أَنواعَ الطُّيورِ،

حکایت می‌شود که کشاورزی مزرعه‌ای بزرگ داشت که در آن سبزیجات و درختان زیادی بود. و در مزرعه‌اش گونه‌های (انواع) پرندگان را پرورش می‌داد،

ذاتَ يَومٍ لاحَظَ الْمُزارِعُ أَنَّ عَدَدَ أَفْراخِ الطُّيورِ يَنْقُصُ تَدريجيّاً. بَدَأَ الْمُزارِعُ يُفَكِّرُ فِي سَبَبِ ذٰلِكَ وَ يُراقِبُ الْمَزرَعَةَ لَيلاً وَ نَهاراً؛ فَلاحَظَ أَنَّ عَدَداً مِنَ الْبوماتِ تَسْكُنُ قُرْبَ الْمَزرَعَةِ، فَتَهْجُمُ عَلَى الْأَفْراخِ هُجوماً كَبيراً وَ تَأْكُلُها.

یک روز کشاورز ملاحظه کرد که تعداد (شمارِ) جوجه‌های پرندگان اندک اندک (به تدریج) کم می‌شود(رو به کاهش است). کشاورز در مورد دلیل آن [موضوع] شروع به اندیشیدن کرد و از مزرعه شب و روز مراقبت می‌کرد؛پس ملاحظه کرد که تعدادی از جغدها نزدیک مزرعه زندگی می‌کنند، پس به جوجه‌ها زیاد حمله می‌کنند و آنها را می‌خورند.

فَقَرَّرَ الْمُزارِعُ التَخَلُّصَ مِنْها وَ هٰكَذا فَعَلَ.

پس کشاورز تصمیم گرفت از دست آنها خلاص شود (نجات یابد) و همین کار را کرد.

وَ بَعْدَ شُهورٍ شاهَدَ الْمُزارِعُ أَنَّ الْخَضْراواتِ بِالْمَزرَعَةِ تَتَعَرَّضُ لِلْأَكْلِ وَ التَّلَفِ[44]. وَ لَمّا راقَبَ الْأَمْرَ مُراقَبَةً شَديدَةً، لاحَظَ أَنَّ مَجموعَةً كَبيرَةً مِنْ فِئْرانِ الْحَقْلِ تَهْجُمُ عَلَى الْخَضْراواتِ وَ تَأْكُلُها.

بعد از چند ماه کشاورز مشاهده کرد که سبزیجات مزرعه در معرض خورده شدن و نابودی قرار می‌گیرند و هنگامی که موضوع را به شدّت مراقبت کرد، ملاحظه کرد که گروه بزرگی از موش‌های کشتزار به سبزیجات حمله می‌کنند و آنها را می‌خورند.

أَخَذَ الْمُزارِعُ يُفَكِّرُ: «لِماذَا ازْدادَ عَدَدُ فِئْرانِ الْحَقْلِ ازْدِياداً كَبيراً»؟![45]

کشاورز اندیشیدن آغاز کرد: «چرا تعداد موش‌های کشتزار بسیار افزایش یافته است؟!»

فَذَهَبَ إِلَىٰ خَبيرِ الزِّراعَةِ وَ اسْتَشارَهُ. فَقالَ لَهُ الْخَبيرُ:

پس به نزد کارشناس کشاورزی رفت و با وی هم‌اندیشی کرد. پس کارشناس به او گفت:

---

[44] تَتَعَرَّضُ لِلْأَكْلِ وَ التَّلَفِ: دستخوش خورده شدن و نابودی می‌شوند.

[45] أَخَذَ الْمُزارِعُ يُفَكِّرُ: «لِماذَا ازْدادَ عَدَدُ فِئْرانِ الْحَقْلِ ازْدِياداً كَبيراً»؟!: کشاورز اندیشیدن آغاز کرد: «چرا شمارِ موش‌های دشت بسیار افزایش یافته است؟!»

«كَيْفَ يَكونُ ذٰلِكَ، وَ هُناكَ بوماتٌ كَثيرَةٌ في مِنطَقَتِكُم»؟!

«چگونه این امکان دارد؟ در حالی که جغدهای زیادی در منطقه شما وجود دارند»؟!

قالَ لَهُ الْمُزارِعُ: «إنّي تَخَلَّصْتُ مِنَ الْبوماتِ بِقَتْلِ الْكَثيرِ مِنها.»

کشاورز به او گفت: «بی‌گمان من از دست جغدها با کشتنِ بسیاری از آنها خلاص شدم.»

قالَ الْخَبيرُ: «إنَّكَ تَعَدَّيْتَ عَلىٰ نِظامِ الطَّبيعَةِ تَعَدِّيَ الظّالِمينَ.[٤٦]

کارشناس گفت: «بی‌گمان تو همچون ستمکاران بر نظم طبیعت دست درازی کردی.

فَالْبوماتُ كانَتْ تَتَغَذّىٰ عَلىٰ فِئْرانِ الْحَقْلِ إضافَةً إلَى الأَفْراخِ.

زیرا جغدها علاوه بر جوجه‌ها از موش‌های کشتزار [نیز] تغذیه می‌کردند.

وَ بَعْدَ التَّخَلُّصِ مِنْ أَكْثَرِ الْبوماتِ ازْدادَ عَدَدُ فِئْرانِ الْحَقْلِ.

و بعد از خلاص شدن از دست بیشتر جغدها، تعداد موش‌های کشتزار افزایش یافت.

كانَ الْواجِبُ عَلَيكَ تَصْحيحَ هٰذَا الْخَطَأِ بِالْحِفاظِ عَلىٰ طُيورِكَ لا بِقَتْلِ الْبوماتِ؛ فَإنِ اسْتَمَرَّتِ الْحالَةُ هٰكَذا، فَسَتُشاهِدُ مَشاكِلَ جَديدَةً فِي الْبيئَةِ الَّتي تَعيشُ فيها مُشاهَدَةً مُؤْلِمَةً».

تو باید بود این اشتباه را با مراقبت از پرندگانت تصحیح می‌کردی نه با کشتنِ جغدها؛ پس اگر این حالت این‌چنین ادامه یابد مشکلات جدیدی در محیط زیستی که در آن زندگی می‌کنی، به گونه‌ای دردناک (دردآور) خواهی دید.

وَ هٰكَذا قَرَّرَ الْمُزارِعُ الْحِفاظَ[٤٧] عَلَى الْأفراخِ وَ السَّماحَ لِلْبوماتِ بِدُخولِ مَزرَعَتِهِ.

و این‌چنین کشاورز تصمیم گرفت که از جوجه‌ها مراقبت کند و به جغدها اجازه دهد وارد مزرعه شوند.

فَازْدادَ عَدَدُها مَرَّةً أُخْرَىٰ[٤٨]، وَ أَكَلَتْ فِئْرانَ الْحَقْلِ، وَ عادَتِ الْبيئَةُ إلىٰ حالَتِهَا الطَّبيعِيَّةِ.

در نتیجه بار دیگر تعدادشان افزایش یافت، و موش‌های کشتزار را خوردند، و محیط زیست به حالت طبیعی‌اش برگشت.

۞ اَلْمُعجَم ۞

أَرَى ، يُرِي ، أَر ، إرائَة ← من باب إفعال

مصدر من باب استفعال

فعل ماض من باب افتعال

مصدر من باب إفعال

[٤٦] تَعَدَّيْتَ عَلىٰ نِظامِ الطَّبيعَةِ تَعَدِّيَ الظّالِمينَ: مانند ستمکاران به طبیعت دست درازی کردی.

فعل ماض من باب تفعُّل [٤٧] مصادر، اسم فاعل و اسم مفعول ها را در صورت نیاز می توان به شکل فعل معنا کرد.

[٤٨] أُخرى: بر وزن فُعلَى اسم تفضيل مونث است. و مذكر آن «آخَر» بر وزن أفعَل

أَروني : نشانم دهید	**تَعَرَّضَ**: در معرض قرار گرفت	**اَلسَّماحُ لِـ**: اجازه دادن به(سَمَحَ ـَ)
« أروا + نون وقاية + ي »	**تَغَذّىٰ**: تغذیه کرد (فعل ماض من باب تفعُّل)	**اَلْفِئْران**: موش‌ها
اَلِاسْتِقرار: آرامش و ثبات	(مضارع: يَتَغَذّىٰ)	«واحد آن: اَلْفَأْرَة»
اَلْأَسْمِدَة: کودها «مفرد: اَلسَّماد»	**اَلتَّلَوُّث**: آلودگی (مصدر من باب تفعُّل)	**قَرَّرَ**: تصمیم گرفت (فعل ماض من باب تفعیل)
اِطَّلَعَ: آگاهی یافت	**اَلتَّوازُن** : تعادل (مصدر من باب تفاعُل)	**اَلْكائِنات**: موجودات
«مضارع:يَطَّلِعُ»	**اَلْحَقْل**[49]: کشتزار «جمع: اَلْحُقول»	**اَلْمُزارِع**: کشاورز (اسم فاعل)
اَلْأَفراح: جوجه‌ها	**اَلْحَمْضِيَّة**: اسیدی	=اَلْفَلّاح (اسم مبالغه)
«مفرد: اَلْفَرْخ» = اَلْفِراخ	**اَلْخَبير**: کارشناس «جمع: اَلْخُبَراء»	**اَلْمُهَدِّد**: تهدید کننده
اَلْإِكْثار: بسیار گردانیدن، زیاده‌روی	**اَلْخَضْراوات**: سبزیجات	**مُؤْلِم**: دردآور
اَلْبيئَة: محیط زیست	**راقَبَ**: مراقبت کرد (فعل ماض من باب مُفاعَلَة)	**هُناكَ**: آنجا، وجود دارد
تَحَقَّقَ: تحقّق یافت	**رَبّىٰ**: پرورش داد (مضارع: يُرَبّـي)	**يَعيشُ بَعضُها عَلىٰ بَعضٍ**: از یکدیگر تغذیه می‌کنند
تَعَدّىٰ: دست درازی کرد (مضارع: يَتَعَدّىٰ) (فعل ماض من باب تفعُّل)	(فعل ماض من باب تفعیل)	

حَوْلَ النَّصِّ

أ. عَيِّنِ الصَّحيحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

١- اَلرَّوابِطُ الْمُتَداخِلَةُ بَيْنَ الْكائِناتِ الْحَيَّةِ وَ بيئَتِها تُؤَدّي إِلَى اخْتِلالِ التَّوازُنِ فِي الطَّبيعَةِ. ✗

روابط در هم تنیده شده میان موجودات زنده و محیط زیستشان منجر به بر هم زدن تعادل در طبیعت می‌شود.

٢- كانَ الْفَلّاحُ يَمْلِكُ مَزرَعَةً فِي شَمالِ إيران يَزْرَعُ فيهَا الرُّزَّ. ✗

کشاورز در شمال ایران مزرعه‌ای داشت (مالک بود) که در آن برنج می‌کاشت.

٣- ظَنَّ الْمُزارِعُ أَنَّ الْبوماتِ هيَ الَّتي تَأْكُلُ أَفْراخَ الطُّيورِ. ✓

کشاورز گمان کرد که جغدها همانی‌اند که جوجه‌های پرندگان را می‌خورند.

٤- اَلزّارِعُ لَمْ يَسْمَحْ لِلثَّعالِبِ بِالدُّخولِ إِلىٰ مَزْرَعَتِهِ. ✗

کشاورز به روباه‌ها اجازه ورود به مزرعه‌اش را نداد.

٥- كانَ الْمُزارِعُ يُرَبِّي الطُّيورَ وَ الْبوماتِ فِي مَزْرَعَتِهِ. ✗

کشاورز در مزرعه‌اش پرندگان و جغدها را پرورش می‌داد.

٦- فِي النِّهايَةِ حافَظَ[50] الْمُزارِعُ عَلَى الطُّيورِ وَ أَفْراخِها. ✓

در پایان کشاورز از پرندگان و جوجه‌هایش مراقبت کرد.

٧- تُعَدُّ النُّفاياتُ الصِّناعيَّةُ تَهْديداً لِنِظامِ الطَّبيعَةِ. ✓

زباله‌های صنعتی تهدیدی برای نظم طبیعت بشمار می‌آیند.

---

[49] **حَقْل** : ج **حُقُول** : کشتزار تا زمانیکه سر سبز باشد، سرزمین حاصلخیز که در آن کشت کنند.

[50] **حافَظَ عَلى**: حفظ کرد، مراقبت کرد

ب. اِنْتَخِبِ الْكَلِمَةَ الصَّحيحَةَ لِلْفَراغِ.

١- بَعْدَ (سِنينَ☐ / شُهور☑) شاهَدَ الْمُزارِعُ أَنَّ الْخَضْراواتِ بِالْمَزْرَعَةِ تَتَعَرَّضُ لِلْأَكْلِ وَ التَّلَفِ.
کشاورز بعد از **چند ماه** دید که سبزیجات مزرعه در معرض خوردن و تلف شدن قرار می‌گیرد.

٢- كانَتْ مَجْموعَةٌ كَبيرَةٌ مِنَ (الثَّعالِبِ☐ / الْفِئْرانِ☑) تَهْجُمُ عَلَى الْخَضْراواتِ وَ تَأْكُلُها.
گروه بزرگی از **موش‌ها** به سبزیجات حمله می‌کردند و آنها را می‌خوردند.

٣- عَيْشُ الْحَيَواناتِ بَعْضِها عَلىٰ بَعْضٍ يُحَقِّقُ إيجادَ (النِّفايَةِ☐/ التَّوازُنِ☑)فِي الطَّبيعَةِ.
تغذیهٔ حیوانات از یکدیگر ، **تعادل** در طبیعت را محقق می‌سازد.

٤- أَيُّ خَلَلٍ[٥١] فِي نِظامِ الطَّبيعَةِ يُؤَدِّي إِلىٰ تَخْريبِها وَ (مَوْتِ☑/حَياةِ☐) مَنْ فيها.
هر اختلالی در نظام طبیعت به ویران سازی آن و **مرگ** (از بین رفتن) هرکه در آن است، منجر می‌شود.

٥- إيجادُ النُّفاياتِ الصِّناعيَّةِ وَ الْمَنْزِليَّةِ (يُهَدِّدُ☑/لا يُهَدِّدُ☐) نِظامَ الطَّبيعَةِ.
ایجاد زباله‌های صنعتی و خانگی نظم طبیعت را **تهدید می‌کند**.

٦- تَدَخُّلُ الْإِنْسانِ فِي أُمورِ الطَّبيعَةِ يُؤَدِّي إِلىٰ (تَنظيمِ☐/اِخْتِلالِ☑) تَوازُنِها.
دخالت انسان در امور طبیعت، به **بر هم خوردنِ** (**عدم**) تعادل آن منجر می‌شود.

٧- هَدَّدَ الْمُزارِعُ الطَّبيعَةَ فِي مَزْرَعَتِهِ بِـ (حِفْظِ☐/قَتْلِ☑) بوماتِها.
کشاورز طبیعت را در مزرعه‌اش با **کشتن** جغدهای آن تهدید کرد.

إعْلَموا

اَلْمَفعولُ الْمُطلَقُ

به ترجمهٔ چهار جملهٔ زیر دقّت کنید.

١- اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ.	از خدا آمرزش خواستم.
٢ - اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفاراً.	از خدا بی گمان آمرزش خواستم.
٣ - اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفاراً صادِقاً.	از خدا صادقانه آمرزش خواستم.
٤ - اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفارَ الصّالِحينَ.	از خدا مانندِ درستکاران آمرزش خواستم.

- چه رابطه‌ای میان دو کلمهٔ «اِسْتَغْفَرْتُ» و «اسْتِغْفار» در جملات بالا وجود دارد؟ فعل - اسم مصدر
- مصدر«اِسْتِغْفار» در جملهٔ دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟ برای تاکید
- نقش کلمهٔ «اِسْتِغْفار» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

- این مصدر در جملهٔ دوم بر انجام فعلِ «اِسْتَغْفَرْتُ» تأکید کرده است.

[٥١] **خَلَل:** عيب، نقص، نقيصه، ايراد، اشكال، ناموزوني، ناهماهنگي، اختلال، نوسان، عدم توازن، عدم تعادل

■ به مصدر «اِسْتِغْفار» در جملهٔ دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمهٔ فارسیِ آن از قیدهای تأکیدی مانند: «بی‌گمان»، «حتماً»، «قطعاً» و «واقعاً» استفاده می‌کنیم.[۵۲]

اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفاراً.
مفعول مطلق تأکیدی

■ دو کلمهٔ «صادِقاً» و «الصّالِحینَ» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟

■ گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمهٔ بعد از خودش که صفت یا مضافٌ الیه است، نوعِ انجام گرفتنِ فعل را بیان می‌کند؛ مانند «اِسْتِغْفار» در جملهٔ سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می‌شود.

اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفارَ الصّالِحینَ. اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفاراً صادِقاً.
مفعول مطلق نوعی مضاف الیه مفعول مطلق نوعی صفت

■ در ترجمهٔ مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانندِ» استفاده می‌کنیم؛ مثال:
اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفارَ الصّالِحینَ. از خدا مانندِ درستکاران آمرزش خواستم.

■ در ترجمهٔ مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می‌توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمهٔ مفعول مطلق نیست؛[۱] مثال:

تَجْتَهِدُ الْأُمُّ لِتَربِیَةِ أَوْلادِها اجْتِهاداً بالِغاً. مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می‌کند.

اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفاراً صادِقاً. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

مفعول مطلق مصدری از فعلِ جمله است.

مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

■ مفعول مطلق تأکیدی، مصدری از فعلِ جمله است که بر انجامِ فعل تأکید می‌کند و صفت یا مضافٌ الیه ندارد.

■ مفعول مطلق نوعی مصدری از فعلِ جمله است که نوع و چگونگی انجامِ فعل را بیان می‌کند و صفت یا مضافٌ الیه دارد.

۱- ترجمه هنر و ذوق در کنار توانمندی های گوناگون زبانی است و ترجمهٔ صحیح به سیاقِ عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینهٔ ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

[۵۲] دقت کنید: در ترجمهٔ فارسیِ «مفعول مطلق تأکیدی» از قیدهای تأکیدی مانند: «بی‌گمان»، «حتماً»، «قطعاً» و «واقعاً» **کنار فعل** استفاده می‌کنیم.

در پایهٔ دهم با هشت بابِ قاعده‌مندِ «ثلاثی مزید» آشنا شدید که عبارت‌اند از:

باب	ماضی	مضارع	مصدر
اِفتِعال	اِفْتَخَرَ	یَفْتَخِرُ	اِفْتِخار
اِستِفعال	اِسْتَخْدَمَ	یَسْتَخْدِمُ	اِستِخدام
اِنفِعال	اِنْسَحَبَ	یَنْسَحِبُ	اِنْسِحاب
إفعال	أَرْسَلَ	یُرْسِلُ	إرسال

باب	ماضی	مضارع	مصدر
تفعیل	عَلَّمَ	یُعَلِّمُ	تَعلیم
تَفَعُّل	تَقَدَّمَ	یَتَقَدَّمُ	تَقَدُّم
تَفاعُل	تَعارَفَ	یَتَعارَفُ	تَعارُف
مُفاعَلَة	ساعَدَ	یُساعِدُ	مُساعَدَة

اکنون با چند مصدر از فعل‌های «ثلاثی مجرّد» که در این درس به کار رفته‌اند، آشنا شوید.

مصدرهای ثلاثی مجرّد بی قاعده‌اند. در اصطلاح گفته می‌شود این مصدرها «سَماعی»اند؛ یعنی شنیداری‌اند و باید از قبل شنیده شده باشند؛ امّا مصدرهای ثلاثی مزید چنین نیستند؛ برای نمونه وقتی که وزن» اِفتَعَلَ، یَفتَعِلُ، اِفتِعال « را حفظ باشید، به سادگی می‌دانید مصدرِ فعل های اِعتَرَفَ و اِشتَرَكَ عبارت است از: اِعتِراف و اِشتِراك؛ پس مصدرهای ثلاثی مزید «قیاسی »اند؛ یعنی وقتی که وزن ماضی، مضارع، امر و مصدر یک باب را بلد باشیم؛ با مقایسه کردن، بقیّهٔ فعل‌ها و مصدرهای آن باب را می‌شناسیم؛ امّا وقتی بدانید مصدرِ فعلِ ظَلَمَ، «ظُلْم» است؛ نمی‌توانید مصدرِ فعل‌های صَبَرَ، ذَكَرَ و قَرَأَ را حدس بزنید.

چند مصدر ثلاثی مجرّد:

ماضی	مضارع	مصدر		ماضی	مضارع	مصدر
صَبَرَ	یَصبِرُ	صَبْر		ظَلَمَ	یَظْلِمُ	ظُلْم
ذَكَرَ	یَذْكُرُ	ذِكْر		قَرَأَ	یَقْرَأُ	قِراءَة
هَجَمَ	یَهْجُمُ	هُجوم		طارَ	یَطیرُ	طَیَران
فَتَحَ	یَفْتَحُ	فَتْح		عاشَ	یَعیشُ	عَیْش
خَرَجَ	یَخْرُجُ	خُروج		نامَ	یَنامُ	نَوْم

از آنجا که «مفعول مطلق» مصدری از فعلِ جمله است؛ بنابراین آشنایی با مصدرهای یاد شده لازم است.

إختَبِرْ نَفسَكَ: اِنْتَخِبِ التَّرجَمَةَ الصَّحيحَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَفعولَ الْمُطْلَقَ، وَ اذْكُرْ نَوْعَهُ.

١- ﴿فَاصْبِرْ صَبْراً جَميلاً﴾ اَلْمَعارِج: ٥
الف. قطعاً شکیبایی کن.☐
ب. به زیبایی صبر کن.☑
صَبْراً: مفعول مطلق نوعی

٢- ﴿... اُذْكُروا اللّٰهَ ذِكْراً كَثيراً﴾ اَلْأَحزاب: ٤١
الف. خدا را همیشه یاد کنید.☐
ب. خدا را بسیار یاد کنید.☑
ذِكْراً: مفعول مطلق نوعی

٣- ﴿كَلَّمَ اللّٰهُ موسَى تَكليماً﴾ اَلنِّساء: ١٦٤
الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت.☑
ب. خدا با موسی سخنی گفت.☐
تَكليماً: مفعول مطلق تأكيدی

٤- ﴿وَ نُزِّلَ الْمَلائِكَةُ تَنزيلاً﴾ اَلْفُرقان: ٢٥
الف. و مانند ملائک فرود آمدند.☐
ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.☑
تَنزيلاً: مفعول مطلق تأكيدی

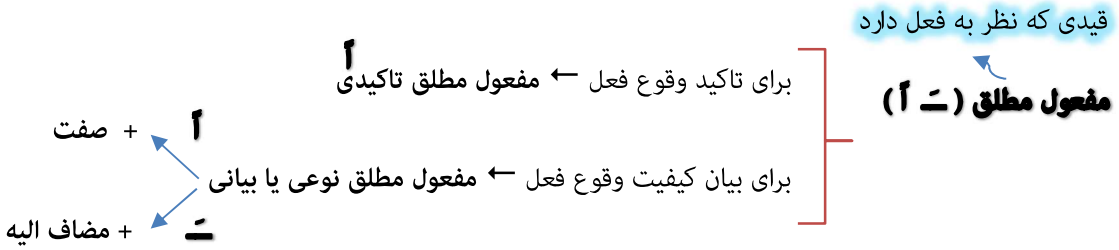
بیشتر بدانیم:

در موارد زیر حقاً نقش اصلی جمله است که با حذفش خلل در معنا ایجاد می شود.

۱) اِنَّ لِبَدَنِك، عليكَ حقّاً: اسم إنَّ و منصوب
بدن تو بر تو حقی دارد.

۲) أُحِبُّ حقّاً: مفعول و منصوب
حق را دوست دارم.

۳) كانَ وَعْدُ ربّی حقّاً: خبر کان و منصوب
وعده پروردگارم، حق است.



بیشتر بدانیم:

۱- **مفعول مطلق، مصدر منصوب به شکل (ـَـ اً)از فعلِ جمله و هم باب فعل است که نقش اصلی در جمله ندارد..**
به شکل «**مثنی و جمع و همراه ال**» به کار نمی رود.
أنتَ الّذي قدّرتَ كلّ شيءٍ ..... . (قادراً – مُقتدراً – قدراً – **تقديراً**)
ألبسَ أبي عمّي **لباساً**. پدرم بر عمویم لباسی را پوشاند.
ألبس: فعل/أب: فاعل/عمّ: مفعول۱/ لباساً: مفعول۲

به دو روش متوجه می شویم که لباساً، مفعول مطلق نیست:
۱) مصدر البس میشود إلباس؛ نه لِباس
۲) حذف آن از جمله خلل در معنا ایجاد می‌شود.

وَ أنا واثِقٌ أنَّ كُلَّ كاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نابليون **بِأَوْصافٍ** لا تُشْبِهُ أَوْصافَ الْكُتّابِ الْآخَرينَ.
و من مطمئنم که هر نویسنده‌ای ناپلئون را به صفت‌هایی وصف کرده که شبیه صفت‌های نویسندگان دیگر نیست.
«أوصافِ»: مفعول مطلق نیست(مفعول مطلق باید مصدر فعل باشد و جمع نباشد: وصف يَصِفُ وَصْفاً)

۲- **ترجمه مفعول مطلق**

الف) مفعول مطلق تاکیدی به صورت قید تاکیدی «حتما، قطعا، بی‌گمان» کنار فعل ترجمه می‌شود.
إنّ اللّهَ أنزلَ القرآنَ على النبيِّ(ص). نُزِّلَ القرآنُ على النّاسِ **تنزيلاً**.
بی‌گمان خداوند قرآن را بر پیامبر (ص) نازل کرد. قرآن بر مردم **قطعا** نازل شد.
﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْقُرآنَ تَنزِيلاً﴾ الإنسان:۲۳ در حقیقت ما قرآن را بر تو **قطعاً** فرو فرستادیم. فولادوند

ب) مفعول مطلق نوعی اگر مضاف باشد، به صورت قیدِ «مانندِ، همچون» کنار مضاف الیه ترجمه می‌شود.
فَطافَ بِالْبَيْتِ **طَوافَ الْأَعاظِمِ**: و خانهٔ [خدا] را **همچون بزرگان** طواف کرد.

ج) مفعول مطلق نوعی + صفت مفرد← نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست و فقط صفت به صورت «قیدِ» ترجیحاً کنار فعل ترجمه می‌شود.

« فَاصْبِرْ صَبْراً جَميلاً» اَلْمَعارِج: ۵ به زیبایی صبر کن.
«... اُذْكُروا اللّهَ ذِكْراً كَثيراً » اَلْأَحزاب: ۴۱ خدا را بسیار یاد کنید.
﴿إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبيناً﴾ اَلْفَتح:۱ بی‌گمان ما برایت **آشکارا** (**بطور آشکار**) فتح کردیم. (فتحی آشکار کردیم)

د) مفعول مطلق نوعی + جمله وصفیه ← مفعول مطلق به صورت «به گونه‌ای که، چنان که ، که و ...» ترجمه می‌شود.
خِفْتُ من الْمَعاصی **خوفاً مَنَعْنی** منَ الْإرتكاب. از گناهان چنان ترسیدم که مرا از انجام بازداشت.
يُؤثِّرُ الكتابُ في نفسِ قارِئِهِ **تأثيراً يظهرُ** في آرائِهِ: کتاب در وجود خواننده‌اش **به گونه ای** تأثیر می‌گذارد **که** در اندیشه‌هایش آشکار می‌شود.
يُؤثِّرُ الكتابُ في نفسِ قارِئِهِ **تَأثيراً عَميقاً يَظْهَرُ** في آرائِهِ. کتاب تأثیر **ژرفی** در وجود خواننده‌اش می‌گذارد **که** در اندیشه‌هایش آشکار می‌شود.

۳- **اگر بعد از مفعول مطلق، «جارّ و مجرور/ حروف عطف و فـ ثمّ ... / کلمه پرسشی/ إنّ » بیاید، مفعول مطلق از نوع تاکیدی است.**

نزّلَ اللّهُ القرآنَ **تنزيلاً** لهدايـة الإنسان. خداوند قرآن را برای هدایت انسان **قطعا** نازل کرد.

عيِّنِ المفعول المطلق:

۱) كان كلامي في هذا الموضوع **كلامَ** الحقّ! ← كلامَ: خبر كان
۲) اِنسحبَ العدوُّ في نهايـة **خاسراً**! ← خاسراً: حال
۳) المرأة الشجاعـة قاتلتِ الأعداءَ **قتالاً** عجيباً! ← قتالاً (مصدر دیگر باب مفاعلة است): مفعول مطلق نوعی ☑
۴) حاولتْ للرياضـة بعد **محاولـة** كثيرةٍ في الدرس! ← محاولة: مضاف اليه

اَلتَّمارينُ

● **اَلتَّمرينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنْ كَلِمَةً مُناسِبَةً لِلتَّوضيحاتِ التّاليَةِ في مُعْجَمِ الدَّرسِ.**

۱- أَنواعٌ مِنَ النَّباتاتِ الَّتي يَتَغَذّى الإنسانُ بِها. **اَلْخَضْراواتُ**
گونه‌هایی از گیاهان است که انسان از آن تغذیه می‌کند. (سبزیجات)

۲- أَرْضٌ واسِعَةٌ خَضْراءُ تُزْرَعُ فيها أَنواعُ الْمَحاصيلِ. **اَلْحَقْلُ**
زمین پهناور و سبزی است که در آن گونه‌های فراورده‌ها (انواع محصولات) کشت می‌شود. (کشتزار، دشت)

۳- عالِمٌ مُتَخَصِّصٌ بِأُمورِ مِهْنَةٍ أَوْ عَمَلٍ أَوْ بَرنامَجٍ. **اَلْخَبيرُ**
دانای متخصّص در امور پیشه ای یا کاری یا برنامه ای (نرم افزاری) است. (کارشناس)

٤- مَوادُّ كيمياوِيَّةٌ وَ طَبيعيَّةٌ لِتَقويَةِ التُّرابِ الضَّعيفِ. **اَلْأَسْمِدَةُ**
موادّی شیمیایی و طبیعی است برای توانمندسازی خاک ناتوان. (تقویت خاک ضعیف) (کودها)

٥- حَيَوانٌ صَغيرٌ يعَيشُ تَحْتَ الْأَرضِ يَنْقُلُ داءَ الطّاعونِ؛ وَ الْقِطُّ مِنْ أَعدائِهِ. **اَلْفَأْرُ - اَلْفَأْرَةُ**
جانداری کوچک است که زیر زمین زندگی می‌کند؛ بیماریِ طاعون را منتقل می‌سازد و گربه از دشمنانش است. (موش)

● **اَلتَّمرينُ الثّانِي: اِقْرَأِ النَّصَّ التّالِيَ؛ ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِماتِ الْحَمْراءِ، وَ اكْتُبِ الْمَطلوبَ مِنْكَ.**

اَلْكِتابُ الْخامِسُ وَ الْأَرْبَعونَ مِنْ نَهْجِ الْبَلاغَةِ

إلىٰ عُثمانَ بْنِ حُنَيفٍ عامِلِ أميرِ الْمُؤمنينَ عَلِيٍّ عليه السلام عَلَى الْبَصْرَةِ

أَمّا بَعْدُ، يا ابْنَ حُنَيفٍ فَقَدْ بَلَغَني أنَّ رَجُلاً مِنْ فِتْيَةِ[1] أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعاكَ إِلَىٰ مَأْدُبَةٍ[2] فَاسْرَعْتَ إِلَيها؛ ... وَ ما ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجيبُ إِلَىٰ طَعامِ قَوْمٍ عائِلُهُمْ[3] مَجْفُوٌّ[4] وَ غَنِيُّهُم مَدْعُوٌّ[5].

أَلا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمومٍ[6] إماماً يَقْتَدي[7] بِهِ وَ يَسْتَضيءُ[8] بِنورِ عِلْمِهِ.

أَلا وَ إِنَّ إمامَكُم قَدِ اكْتَفىٰ[9] مِنْ دُنْياهُ بِطِمْرَيْهِ[10] وَ مِنْ طُعْمِهِ[11] بِقُرْصَيْهِ[12].

أَلا وَ إِنَّكُمْ لاتَقْدِرونَ عَلىٰ ذٰلِكَ وَ لٰكِنْ أَعينوني[13] بِوَرَعٍ وَ اجْتِهادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدادٍ[14].

نامهٔ چهل و پنجم نهج البلاغه

به عثمان بن حُنَیف استاندار امیر المؤمنین علی علیه السلام در بصره

امّا پس [از یاد خدا و پیامبر] ای پسر حُنَیف، به من[خبر] رسید که مردی از مردان[15] بصره، تو را به سفرهٔ مهمانیِ خویش فرا خواند و تو به سرعت به سوی آن شتافتی؛ ... و گمان نمی‌کردم مهمانیِ مردمی را بپذیری که تهیدستشان رانده و ثروتمندشان دعوت شده است.

آگاه باشید که هر رهروی پیشوایی دارد که از او پیروی می‌کند و از نور دانشش روشنی می‌جوید.

آگاه باشید امامتان از دنیایش به دو جامهٔ کهنه و از خوراکش به دو قرص نان بسنده کرده است.

آگاه باشید که قطعاً شما نمی‌توانید چنین کنید؛ ولی با پارسایی و تلاش و پاکدامنی و درستی، مرا یاری دهید.

۱- عَيِّنْ نونَ الْوِقايَةِ فِي النَّصِّ: بَلَغَني ؛ أَعينوني

۲- أَعْرِبِ الْكَلِماتِ الَّتي تَحْتَها خَطٌّ:

أَمّا بَعْدُ، يا ابْنَ حُنَيفٍ فَقَدْ بَلَغَني أنَّ رَجُلاً مِنْ فِتْيَةِ[1] أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعاكَ إِلَىٰ مَأْدُبَةٍ فَاسْرَعْتَ إِلَيها.

حُنَيفٍ: مضاف اليه و مجرور علامته كسره – رَجُلاً: اسم أَنَّ و منصوب علامته فتحه - فِتْيَةِ: مجرور به حرف جرّ علامته كسره – الْبَصْرَةِ: مضاف اليه و مجرور علامته كسره – مَأْدُبَةٍ: مجرور به حرف جرّ علامته كسره

۳- عَيِّنِ الْكَلِمَةَ عَلىٰ وَزْنِ «أَفْعَلْتَ» وَ الْأُخْرىٰ عَلىٰ وَزْنِ «افتعال»: أَسْرَعْتَ ، اجْتِهادٍ

٤- عَيِّنْ نَوعَ فِعْلِ «لا تَقْدِرونَ» وَ صيغَتَهُ: فعلٌ مُضارِعٌ منفيٌّ، جمْع مذكّرٌ مُخاطبٌ

۱- **اَلْفِتْيَة:** اَلشَّباب(جوانان)، «مُفرَدَهُ: اَلْفَتىٰ» ۲- **اَلْمَأْدَبَة:** مائِدَةُ الضِّيافَةِ(سفره وليمه) ۳- **اَلْعائِل:** اَلْفَقير(تهیدست، نیازمند)
۵- **اَلْمَجْفُوّ(روی گردان شده، رانده شده):** اَلْمَطرود(طرد شده) ۵- **اَلْمَدْعُوّ(دعوت شده)اسم مفعول:** اَلَّذي قَدْ دَعَوْناهُ(کسی که دعوتش کردیم)
۶- **اَلْمَأْموم:** اَلتّابِع(پیرو)، اَلَّذي خَلْفَ الْإِمامِ ۷- **اِقْتَدىٰ:** تَبِعَ (پیروی و تقلید کرد) ۸- **اِسْتَضاءَ:** طَلَبَ الضّوء(روشنایی جست)
۹- **اِكْتَفىٰ بِهِ:** جَعَلَهُ كافِياً (به او بسنده کرد) ۱۰- **اَلطِّمْر:** اَللِّباسُ الْعَتيقُ (جامهٔ کهنه و فرسوده)«جَمْعُهُ: اَلْأَطْمار» ۱۱- **اَلطُّعْم:** اَلطَّعام(خوراکی)
۱۲- **اَلْقُرْص:** قِطعَةٌ مِنَ الْخُبزِ وَ نَحْوِهِ دائِريُّ الشَّكل (گِردهٔ نان، یک تکه نان یا مانند آن دایره‌ای شکل). ۱۳- **أَعينوني:** أَنْصُروني(مرا یاری کنید)
۱٤- **اَلسَّداد:** اَلصَّواب(راستی و درستی) ۱۵- «**فِتْيَة**» جمع «فَتىٰ» در اصل به معنای «جوانان» است. در این متن به یکی از مردان سرشناس سرمایه دار اشاره دارد.

● اَلتَّمرينُ الثّالِثُ: تَرْجِمِ الْكَلِماتِ التّالِيَةَ.

● اَلتَّمرينُ الرّابِعُ: أُكْتُبِ الْعَمَليّاتِ الْحِسابيَّةَ التّاليَةَ كَالْمِثالِ:



١- تِسْعَةٌ زائِدُ أَرْبَعَةٍ يُساوي ثَلاثَةَ عَشَرَ. ٩ + ٤ = ١٣

٢- سَبْعَةٌ في خَمْسَةٍ يُساوي خَمْسَةً وَ ثَلاثينَ. ٧ × ٥ = ٣٥

٣- أَرْبَعونَ تَقسيمٌ عَلىٰ أَرْبَعَةٍ يُساوي عَشَرَةً. ٤٠ : ٤ = ١٠

٤- سِتَّةٌ وَ تِسْعونَ ناقِصُ سِتَّةَ عَشَرَ يُساوي ثَمانينَ. ٩٦ -١٦ = ٨٠

٥- ثَمانيةٌ وَ سِتّونَ ناقِصُ أَحَدَعَشَرَ يُساوي سَبْعَةً وَ خَمْسينَ. ٦٨ - ١١ = ٥٧

٦- واحِدٌ وَ عِشْرونَ زائِدُ اثْنَيْنِ وَ سِتّينَ يُساوي ثَلاثَةً وَ ثَمانينَ. ٢١ + ٦٢ = ٨٣

● اَلتَّمرينُ الْخامِسِ: عَيِّنْ إعرابَ الْكَلِماتِ الَّتي أُشيرَ إلَيها بِخَطٍّ.

الْمُبْتَدَأُ، اَلْخَبَرُ، اَلْفاعِلُ، اَلْمَفعولُ، اَلْمَفعولُ الْمُطلَقُ، نائِبُ الْفاعِلِ، اَلْمُضافُ إلَيهِ، اَلْمَجرورُ بِحَرفِ الْجَرِّ، الصِّفَةُ، اسْمُ الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ وَ خَبَرُهُ، اِسْمُ لا النّافيَةِ لِلْجِنْسِ وَ خَبَرُهُ، اَلْحالُ، اَلْمُستَثنىٰ

توبه چو کردی بیا هر آنچه هستی بیا
امیواری بجوی ز نام غفّار ما

اَلْماضي	اَلْمُضارِعُ وَ الْمُسْتَقْبَلُ	اَلْأَمْرُ وَ النَّهْي	اَلْمَصْدَر	
قَدْ أَرْسَلَ: فرستاده است	**سَوْفَ يُرْسِلُ:** خواهد فرستاد	**أَرْسِلوا:** بفرستید	**إرْسال:** **فرستادن**	**مُرْسِلونَ:** فرستادگان
انْتَبَهَ: **آگاه شد**	**سَتَنْتَبِهونَ:** آگاه خواهید شد	**اِنْتَبِهوا:** آگاه شوید	**اِنْتباه:** آگاه شدن	**مُنتَبِهينَ:** آگاه شدگان
اِنْسَحَبْتُمْ: عقب نشینی کردید	**لا يَنْسَحِبُ:** عقب نشینی نمی‌کند	**لا تَنْسَحِبْ:** **عقب نشینی نکن**	**اِنْسحاب:** عقب نشینی کردن	**مُنْسَحِب:** عقب نشینی کننده
ما اسْتَرْجَعَ: پس نگرفت	**يَسْتَرْجِعُ:** **پس می‌گیرد**	**لا تَسْتَرْجِعي:** پس نگیر	**اِسْتِرْجاع:** پس گرفتن	**مُسْتَرجِع:** پس گیرنده
ما جادَلَ: بحث نکرد، بحث نکرده است	**لَمْ يُجادِلْ:** بحث نکرد، بحث نکرده است	**لا تُجادِلوا:** بحث نکنید	**مُجادَلَة:** **بحث کردن**	**مُجادِلانِ:** دو بحث کننده
تَذَكَّرَ: به یاد آورد	**يَتَذَكَّرانِ:** **به یاد می‌آورند**	**تَذَكَّرْ:** به یاد بیاور	**تَذَكُّر:** به یاد آوردن	**مُتَذَكِّراتُ:** به یاد آورندگان
تَناصَروا: همیاری کردند	**تَتَناصَرونَ:** همیاری می‌کنید	**رَجاءً تَناصَروا:** لطفاً، همیاری کنید	**تَناصُر:** **همیاری کردن**	**مُتَناصِرَيْنِ:** دو همیاری کننده
قَدْ سَجَّلَ: ضبط کرده است	**تُسَجِّلينَ:** ضبط می‌کنی	**سَجِّلْ:** ضبط کن	**تَسْجيل:** **ضبط کردن**	**مُسَجِّلَةُ:** ضبط کننده(مؤنث)

١- إنَّ اللّٰهَ غافِرُ ذنُوبِ التّائِبينَ.

قطعا خداوند آمرزندهٔ گناهانِ توبه‌کنندگان است.

اللّهَ: اسْمَ الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ إنَّ، منصوب بالفتحة - غافِرُ: خَبَرُ إنَّ، مرفوع بالضّمّة - ذُنُوبِ: مُضافٌ إلَيهِ، مجرور بالكسرة – التّائِبينَ: مُضافٌ إلَيهِ، مجرور بالياء

٢- لا شَيْءَ أَحَقُّ بِالسِّجْنِ[1] مِنَ اللِّسانِ.

هیچ چیزی سزاوارتر از زبان به زندان نیست.(یعنی زبان را باید کنترل کرد)

شَيْءَ: اِسْمُ لا النّافيَةِ لِلْجِنْسِ،مفتوح – أَحَقُّ: خَبَرُ النّافيَةِ لِلْجِنْسِ، مرفوع بالضمّة – اللِّسانِ: مجرور بالكسرة بواسطة حرف الجرّ

برای دبیر: «سَواء» اسم بمعنی الاستواء مرفوع علی الخبریة للمبتدأ المحذوف أی الأمران سواء ثم بین الأمرین بقولهم: (ضحکت أم بکیت) و الجملة جزاء للجملة المذکورة بعد لتضمنها معنی الشرط.

خبر مقدم — مبتدای مؤخربه تأویل ضحکُك و بُکاءُك سواءٌ.

٣- اَلْحَياةُ مُسْتَمِرَّةٌ سَواءٌ ضَحِكْتَ أَمْ بَكَيْتَ.

زندگی ادامه دارد چه بخندی چه گریه کنی.

خیمه شب بازی دهر
با همه تلخی و شیرینی خود می‌گذرد

سعدیا چون غم و شادی جهان در گذر است
بهتر آنست که ما خاطر خود خوش داریم

اَلْحَياةُ: مُبْتَدَأ و مرفوع بالضّمّة

مُسْتَمِرَّةٌ: خَبَر و مرفوع بالضّمّة

٤- مَنْ لَمْ يُؤَدِّبْهُ الْوالِدانِ صَغيراً يُؤَدِّبْهُ الزَّمَنُ.

هرآن طفل کو جور آموزگار
نبیند، جفا بیند از روزگار

هر کس که پدر و مادر او را در کودکی تربیت نکند، روزگار او را تربیت می‌کند.

الْوالِدانِ: فاعِلُ،مرفوع بالألف - صَغيراً: حالُ، منصوب بالفتحة - الزَّمَنُ: فاعِلُ،مرفوع بالضّمّة

٥- يَهْتَمُّ الْمَواطِنُ الْفَهيمُ بِنَظافَةِ الْبيئَةِ اهْتِماماً بالِغاً.

شهروند فهمیده به نظافت محیط زیست بسیار اهمیّت می‌دهد. (اهتمَّ بـ: اهمیت داد به، اهتمام ورزید به)

الْمَواطِنُ: فاعِلُ، مرفوع بالضمّة - الْبيئَةِ: مُضافٌ إلَيهِ، مجرور بالكسرة - اهْتِماماً :مَفعولُ مطلق نوعيّ، منصوب بالفتحة

بالِغاً: صِفَةُ، منصوب بالفتحة يا منصوب بالتبعية

صفت — نائب فاعل — فعل مضارع منفی، مجهول

٦- لا يُتْرَكُ الصَّديقُ بِسَبَبِ زَلَّةٍ أَوْ عَيْبٍ فيهِ؛ لِأَنَّهُ لا يوجَدُ أَحَدٌ كامِلٌ إلّا اللّهَ.

دوست به خاطر یک لغزش یا نقصی که در اوست ترک نمی‌شود؛ زیرا هیچ شخص کاملی جز خدا یافت نمی‌شود(وجود ندارد).

الصَّديقُ: نائِبُ الْفاعِلِ ، مرفوع بالضمّة - زَلَّةٍ: اَلْمُضافُ إلَيهِ، مجرور بالكسرة - كامِلٌ: الصِّفَةُ، مرفوع بالضمّة يا مرفوع بالتبعية - اللّهَ: اَلْمُستَثنىٰ،منصوب بالفتحة

٧- يَرَى الْمُتَشائِمُ[2] الصَّعوبَةَ في كُلِّ فُرْصَةٍ؛ أَمّا الْمُتَفائِلُ[3] فَيَرَى الْفُرْصَةَ في كُلِّ صُعوبَةٍ.

فرد بدبین در هر فرصتی مشکل و سختی را می‌بیند؛ اما فرد خوش بین فرصت را در هر مشقت و سختی‌ای می‌بیند.

الْمُتَشائِمُ: اَلْفاعِلُ، مرفوع بالضمّة - الصَّعوبَةَ اَلْمَفعولُ، منصوب بالفتحة – الْفُرْصَةَ: مفعول، منصوب بالفتحة

الْمُبْتَدَأُ(اَلْحَياةُ)، اَلْخَبَرُ(مُسْتَمِرَّةٌ)، اَلْفاعِلُ(الْوالِدانِ، الزَّمَنُ، الْمَواطِنُ، الْمُتَشائِمُ)، اَلْمَفعولُ(اهْتِماماً، الـ ّصعوبَةَ، الْفُرْصَةَ)، نائِبُ الْفاعِلِ(الصَّديقُ)، اَلْمُضافُ إلَيهِ(ذُنُوبِ، التّائِبينَ، الْبيئَةِ، زَلَّةٍ)، اَلْمَجرورُ بِحَرفِ الْجَرِّ(اللِّسانِ)، الصِّفَةُ(بالِغاً، كامِلٌ)، اسْمُ الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ(اللّهَ) وَ خَبَرُهُ(غافِرُ)، اِسْمُ لا النّافيَةِ لِلْجِنْسِ(شَيْءَ) وَ خَبَرُهُ(أَحَقُّ)، اَلْحالُ(صَغيراً)، اَلْمُستَثنىٰ(اللّهَ)

١- اَلسِّجْن: زندان ٢- اَلْمُتَشائِم: بدبین ٣- اَلْمُتَفائِل: خوش‌بین

● **اَلتَّمرينُ السّادِسُ: أَكْمِلْ فَراغاتِ التَّرجَمَةِ؛ ثُمَّ أَعْرِبْ ما أُشيرَ إليهِ بِخَطٍّ.**

مبتدا — خبر — اسم أنّ

بَعْضُ الطُّيورِ قَدْ تَلْجَأُ[1] إلَىٰ حِيَلٍ[2] لِطَرْدِ مُفْتَرِسِها[3] عَنْ عُشِّها، وَ مِنْ هٰذِهِ الْحِيَلِ أَنَّ أَحَدَ الطُّيورِ حينَ يَرىٰ حَيَواناً مُفْتَرِساً قَريباً مِنْ عُشِّهِ، يَتَظاهَرُ أَمامَهُ بِأَنَّ جَناحَهُ مَكْسورٌ[4]، فَيَتْبَعُ[5] الْحَيَوانُ الْمُفْتَرِسُ هٰذِهِ الْفَريسَةَ، وَ يَبْتَعِدُ عَنِ الْعُشِّ ابْتِعاداً كَثيراً. وَ عِندَما يَتَأَكَّدُ[6] الطّائِرُ مِنْ خِداعِ[7] الْعَدوِّ وَ ابْتِعادِهِ مِنْ عُشِّهِ وَ إنقاذِ حَياةِ فِراخِهِ مِنَ الْمَوْتِ يَطيرُ بَغْتَةً طَيَراناً سَريعاً.

مفعول حَيَواناً | صفت مُفْتَرِساً | مفعول قَريباً | مجرور به حرف جرّ مِنْ | مضاف الیه عُشِّهِ | خبر أنّ يَتَظاهَرُ | اسم أنّ أَمامَهُ | خبر أنّ بِأَنَّ | اسم أنّ جَناحَهُ | صفت مَكْسورٌ | فاعل الْحَيَوانُ | صفت الْمُفْتَرِسُ | مفعول هٰذِهِ | مجرور به حرف جرّ الْفَريسَةَ | مفعول مطلق نوعی كَثيراً | صفت | مجرور به حرف جرّ مِنْ | مضاف الیه عُشِّهِ | فاعل الطّائِرُ | مجرور به حرف جرّ مِنْ | مضاف الیه خِداعِ | مضاف الیه الْعَدوِّ | مجرور به حرف جرّ مِنْ | مضاف الیه ابْتِعادِهِ | مجرور به حرف جرّ مِنْ | مضاف الیه عُشِّهِ | مفعول مطلق نوعی سَريعاً | صفت | مضاف الیه فِراخِهِ | مجرور به حرف جرّ مِنَ | مضاف الیه الْمَوْتِ | مفعول مطلق نوعی طَيَراناً | صفت

گاهی برخی پرندگان برای .....دور کردن..... شکارچی‌شان از لانه‌شان به چاره اندیشی پناه می‌برند (چاره‌جویی می‌کنند). از جملهٔ این چاره اندیشی‌ها این است که هنگامی که یکی از این پرنده‌ها جانوری درنده نزدیک لانه‌اش .....می‌بیند..... ، روبه رویش وانمود می‌کند که .....بالش..... شکسته است، در نتیجه جانورِ درنده این شکار را تعقیب می‌کند و از لانه، بسیار .....دور می‌شود..... و وقتی پرنده از نیرنگ زدن به دشمن و دور شدنش از لانه‌اش و نجات دادنِ زندگیِ جوجه‌هایش از مرگ مطمئن می‌شود، ناگهان .....بطور سریع پرواز می‌کند..... .

بَعْضُ (مبتدأ، مرفوع بالضّمّة) الطُّيورِ قَدْ تَلْجَأُ إلَىٰ حِيَلٍ لِطَرْدِ مُفْتَرِسِها عَنْ عُشِّها (مجرور بالكسرة بواسطة حرف الجرّ)، وَ مِنْ هٰذِهِ الْحِيَلِ أَنَّ أَحَدَ الطُّيورِ حينَ يَرىٰ حَيَواناً (مفعول ، منصوب بالفتحة) مُفْتَرِساً قَريباً مِنْ عُشِّهِ، يَتَظاهَرُ أَمامَهُ بِأَنَّ جَناحَهُ مَكْسورٌ ، فَيَتْبَعُ الْحَيَوانُ (فاعل، مرفوع بالضّمّة) الْمُفْتَرِسُ (صفة و مرفوع بالضمّة) هٰذِهِ الْفَريسَةَ، وَ يَبْتَعِدُ عَنِ الْعُشِّ ابْتِعاداً كَثيراً. وَ عِندَما يَتَأَكَّدُ الطّائِرُ مِنْ خِداعِ (مجرور بالكسرة بواسطة حرف الجرّ) الْعَدوِّ وَ ابْتِعادِهِ مِنْ عُشِّهِ (مجرور بالكسرة بواسطة حرف الجرّ) وَ إنقاذِ حَياةِ (مضافٌ إليه، مجرور بالكسرة) فِراخِهِ مِنَ الْمَوْتِ يَطيرُ بَغْتَةً طَيَراناً سَريعاً.

۱- لَجَأَ: پناه بُرد ۲- اَلْحِيَل: چاره‌اندیشی‌ها «مفرد: اَلْحيلَة» ۳- اَلْمُفْتَرِس: درنده، جانورِ شکارچی درنده
٤- اَلْمَكسور: شکسته ٥- تَبِعَ: تعقیب کرد ٦- تَأَكَّدَ مِنْ: از ... مطمئن شد ۷- اَلْخِداع: نیرنگ

● اَلتَّمرينُ السّابِعُ: عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإعرابِيَّ لِلْكَلِماتِ الَّتي تَحتَها خَطٌّ.

۱- ﴿إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبينا﴾ اَلْفَتح:۱

بی‌گمان برایت بطور آشکار(آشکارا) فتح کردیم. («فتحی آشکار کردیم» هم درست است)

فَتْحاً: مفعول مطلق نوعی/ مُبينا: صفت

۲- ﴿إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْقُرآنَ تَنزيلاً﴾ اَلْإنسان:۲۳

بی‌گمان ما بر تو قرآن را قطعاً نازل کردیم. («در حقیقت، ما قرآن را بر تو به تدریج فرو فرستادیم. » هم درست است)

الْقُرآنَ: مفعولٌ به /تَنزيلاً: مفعول مطلق تأکیدی

۳- يَنْقُصُ كُلُّ شَيْءٍ بِالْإنْفاقِ إلّا الْعِلْمَ؛ فَإنَّهُ يَزيدُ.

هر چیزی با انفاق کم می شود بجز علم؛ زیرا آن زیاد می‌شود.

كُلُّ: فاعل/ بِالْإنْفاقِ:جارّ و مجرور / الْعِلْمَ: مستثنی

٤- يَعيشُ الْبَخيلُ في الدُّنيا عَيْشَ الْفُقَراءِ وَ يُحاسَبُ في الْآخِرَةِ مُحاسَبَةَ الْأَغنياءِ.

فرد خسیس در دنیا مانند فقیران زندگی می‌کند و در آخرت مانند ثروتمندان محاسبه می‌شود.

الْبَخيلُ: فاعل/عَيْشَ: مفعول مطلق نوعی / الْفُقَراءِ: مضافٌ الیه /مُحاسَبَةَ: مفعول مطلق نوعی / الْأَغنياءِ: مضاف الیه

● اَلتَّمرينُ الثّامِنُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التّالِيَ؛ ثُمَّ أَجِبْ عَمّا يَلي.

اَلسَّمَكُ الْمَدفونُ

يوجَدُ نَوْعٌ مِنَ الْأَسماكِ في إفْريقيا يَسْتُرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفافِ[1] في غِلافٍ[2] مِنَ الْمَوادِّ الْمُخاطيَّةِ الَّتي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطّينِ، ثُمَّ يَنامُ نَوْماً عَميقاً أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لا يَحْتاجُ إِلَى الْماءِ وَ الطَّعامِ وَ الْهَواءِ احْتياجَ الْأَحْياءِ؛ وَ يَعيشُ داخِلَ حُفْرَةٍ صَغيرَةٍ في انْتِظارِ نزُولِ الْمَطَرِ، حَتّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلافِ خُروجاً عَجيباً. أَمّا الصَّيّادونَ الْإفْريقيّونَ فَيَذْهَبُونَ إِلىٰ مَكانِ اخْتِفائِهِ قَبْلَ نزُولِ الْمَطَرِ وَ يَحْفِرونَ التُّرابَ الْجافَّ[3] لِصَيْدِهِ.

.....

۱- **اَلْجَفافِ:** خشکی ۲- **اَلْغِلاف:** پوشش ۳- **اَلْجافّ:** خشک

نوعی از ماهیان در آفریقا وجود دارد که هنگام خشکسالی(خشکی)،خودش را در پوششی از مواد لزجی(مخاطی) که از دهانش خارج می‌شود، پنهان می کند؛ و خودش را زیر گِل (خاک رس) دفن می‌کند؛ سپس بیش‌تر از یکسال بطور عمیق می‌خوابد(خوابی ژرفناک فرو می‌رود)، و به آب و خوراک و هوا مانند زندگان نیاز ندارد؛ و داخل گودالی (چاله‌ای) کوچک چشم به راهِ بارش باران بسر می‌برَد (زندگی می‌کند)، تا اینکه از آن پوشش بطور عجیب بیرون بیاید. شکارچیان آفریقایی پیش از بارش باران به جای (محلّ) پنهان شدن او می‌روند و خاک خشک را برای صید آن می کَنَند (می‌کاوند).

۱- **أَينَ يوجَدُ هٰذَا السَّمَكُ؟** -في إفْريقيا
۲- **كَمْ مُدَّةً يَنامُ السَّمَكُ الْمَدفونُ؟** -أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ
۳- **فيمَ[53] يَستُرُ السَّمَكُ الْمَدفونُ نَفْسَهُ؟** -في غِلافٍ مِنَ الْمَوادِّ الْمُخاطيَّةِ الَّتي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ.
٤- **كَيفَ يَصْنَعُ السَّمَكُ الْمَدفونُ الْمَوادَّ الْمُخاطيَّةَ؟** - تَخْرُجُ الْمَوادُّ الْمُخاطيَّةُ مِنْ فَمِهِ.
٥- **مَا اسْمُ الْقارَّةِ الَّتي تَعيشُ فيهَا السَّمَكُ الْمَدفونُ؟** -إفْريقيا
٦- **مَن يَحفِرُ التُّرابَ الْجافَّ لِصَيدِ السَّمَكِ الْمَدفونِ؟** - الصَّيّادونَ الْإفْريقيّونَ
۷- **لِماذا يَحفِرُ الصَّيّادونَ الْإفريقيّونَ التُّرابَ الْجافَّ حَسَبَ النَّصِّ؟** - لِصَيدِ السَّمَكِ الْمَدفونِ
۸- **مَتىٰ يَسْتُرُ السَّمَكُ الْمَدفونُ نَفْسَهُ في غِلافٍ مِنَ الْمَوادِّ الْمُخاطيَّةِ؟** - عِنْدَ الْجَفافِ

۹- **اِبْحثْ عنَ متُضَادِّ «تَدْخُلُ و فَوقَ وَ أَموات وَ يَموتُ وَ صُعود» وَ مُتَرادِفِ «غِذاء وَ يَروحُ وَ عام وَ يَرقُدُ».**
«تَدْخُلُ≠ تَخْرُجُ و فَوقَ ≠ تَحتَ وَ أَموات≠أَحياء وَ يَموتُ≠يَعيشُ وَ صُعود≠نُزول»
«غِذاء=طَعام وَ يَروحُ= يَذهَبُ وَ عام= سَنَة وَ يَرقُدُ= يَنامُ».

۱۰- **اِبحَثْ عَنِ «الْمَفعولِ الْمُطلَقِ» وَ «الْمُضافِ إليهِ» وَ «الصِّفَةِ» وَ «الْجارِّ وَ الْمَجرورِ».**
الْمَفعول الْمُطْلَق: نوماً، احتياجَ، خُروجاً
ثُمَّ يَنامُ نَوْماً عَميقاً أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لا يَحْتاجُ إِلَى الْماءِ وَ الطَّعامِ وَ الْهَواءِ احْتِياجَ الْحَياءِ؛ وَ يَعيشُ داخِلَ حُفْرَةٍ صَغيرَةٍ في انْتِظارِ نزُولِ الْمَطَرِ، حَتّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلافِ خُروجاً عَجيباً.

الْمُضاف إليه: «ـه» در ((نَفْسَـهُ، فَمِـهِ، نَفْسَـهُ، اخْتفائِـهِ، صَيْدِه))/ الْجَفافِ/ الطّينِ/ الْحَياءِ/ اخْتفاءِ/نزُولِ /الْمَطَرِ
يوجَدُ نَوْعٌ مِنَ الْأَسماكِ في إفْريقيا يَسْتُرُ نَفْسَـهُ عِنْدَ الْجَفافِ في غِلافٍ مِنَ الْمَوادِّ الْمُخاطيَّةِ الَّتي تَخْرُجُ مِنْ فَمِـهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَـهُ تَحْتَ الطّينِ، ثُمَّ يَنامُ نَوْماً عَميقاً أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لا يَحْتاجُ إِلَى الْماءِ وَ الطَّعامِ وَ الْهَواءِ احْتياجَ الْحَياءِ؛ وَ يَعيشُ

[53] في + ما: فيمَ؟

داخِلَ حُفْرَةٍ صَغيرَةٍ في انْتِظارِ نزُولِ الْمَطَرِ، حَتّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلافِ خُروجاً عَجيباً. أَمّا الصَّيّادونَ الْإِفْريقيّونَ فَيَذْهَبُونَ إِلىٰ مَكانِ اخْتِفائِهِ قَبْلَ نزُولِ الْمَطَرِ وَ يَحْفِرونَ التُّرابَ الْجافَّ لِصَيْدِهِ.

اَلصِّفَة: الْمُخاطيَّةِ /الَّتي/ عَميقاً /أَكْثَرَ/ صَغيرَةٍ/ عَجيباً/ الْإِفْريقيّونَ/ الْجافَّ

يوجَدُ نَوْعٌ مِنَ الْأَسماكِ في إِفْريقيا يَسْتُرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفافِ في غِلافٍ مِنَ الْمَوادِّ الْمُخاطيَّةِ الَّتي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطّينِ، ثُمَّ يَنامُ نَوْماً عَميقاً أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لا يَحْتاجُ إِلَى الْماءِ وَ الطَّعامِ وَ الْهَواءِ احتِياجَ الْحَياءِ؛ وَ يَعيشُ داخِلَ حُفْرَةٍ صَغيرَةٍ في انْتِظارِ نزُولِ الْمَطَرِ، حَتّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلافِ خُروجاً عَجيباً. أَمّا الصَّيّادونَ الْإِفْريقيّونَ فَيَذْهَبُونَ إِلىٰ مَكانِ اخْتِفائِهِ قَبْلَ نزُولِ الْمَطَرِ وَ يَحْفِرونَ التُّرابَ الْجافَّ لِصَيْدِهِ.

اَلْجارّ وَ الْمَجرور: مِنَ الْأَسماكِ/في إِفْريقيا/في غِلافٍ/ مِنَ الْمَوادِّ/مِنْ فَمِ/مِنْ سَنَةٍ/ إِلَى الْماءِ /في انْتِظارِ /مِنَ الْغِلافِ/إِلىٰ مَكانِ/لِصَيْدِ

١١- اِبحَثْ عَنْ أَسماءِ الْجَمعِ السّالِمِ وَ الْمُكَسَّرِ وَ اكْتُبْ نوعَها.

الْمَوادّ: جمع مكسّر ـ مفرده «المادّة» / الصَّيّادونَ: جمع سالم مذكّر مفرده «الصيّاد» / الْإِفْريقيّونَ: جمع سالم مذكّر مفرده الإفريقيّ

١٢- اُكْتُبْ نَوعَ فِعلِ» يَسْتُرُ وَ صيغَتَهُ. أ هُوَ لازِمٌ أَمْ مُتَعَدٍّ؟ فعل مضارع، مفرد مذكّر غائب، متعدٍّ

اَلدَّرْسُ الْخامِسُ

﴿رَبِّ اجْعَلْنِي[٥٤] مُقيمَ الصَّلاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتي رَبَّنا وَ تَقَبَّلْ دُعاءِ﴾ إبراهيم: ٤٠

منادای مضاف: رب + ي
مفعول١
مفعول٢
ربّ: منادای مضاف: رب + نا
دعاء : مفعول — اصل آن: دعاء + ي

پروردگارا، مرا و فرزندانم را برپادارندهٔ نماز قرار بده؛ پروردگارا دعایم را بپذیر.

يا إلٰهي

الٰه: منادای مضاف
إله: منادای مضاف
منادای مضاف

يا إلٰهي ، يا إلٰهي يا مُجيبَ الدَّعَواتِ
اِجْعَلِ الْيَوْمَ سَعيداً وَ كَثيرَ الْبَرَكاتِ

مفعول١
مفعول٢

ای خدای من، ای خدای من، ای برآورندهٔ دعاها؛
امروز را فرخنده و پر برکت بگردان.

وَ امْلَأِ الصَّدْرَ انْشِراحاً وَ فَمي بِالْبَسَماتِ
وَ أَعِنّي في دُروسي وَ أَداءِ الْواجِباتِ

مفعول
مفعول

[٥٤] اجْعَلْني، أعِنّي، اِحْمِني: (فعل+ نون وقاية + ي)